

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفدهم، شماره شصت و ششم، تابستان ۱۴۰۴، ص ۱-۲۷

جایگاه اصل سازواری در استدلال اخلاقی و تبیین عقلانیت آموزه‌های آن از منظر سعدی

مهدی زمانی^{۱*}، زهرا نصر اصفهانی^۲

 10.71630/parsadab.2025.1208642

چکیده

این مقاله با روش توصیفی تحلیلی به بررسی کاربرد اصل سازواری در استدلال‌های اخلاقی و توجیه عقلانیت آموزه‌های اخلاقی در آثار سعدی پرداخته است. سازواری، شرط لازم در درستی و موجه بودن دیدگاه‌های اخلاقی است. ساده‌ترین راه اثبات غیراخلاقی بودن کردارها و خصلت‌های افراد، نشان دادن تناقض یا ناسازواری در آن‌هاست که گاهی از آن به «یکی نبودن» ظاهر و باطن تعبیر می‌شود. انسان اخلاق‌مدار به کسی گفته می‌شود که قلمروهای درونی یعنی اندیشه‌ها، احساسات و خواسته‌های او با قلمروهای بیرونی وجود او یعنی کردارها و گفتارهای وی تناقض نداشته نباشد. سعدی به منظور استدلال و توجیه آموزه‌های اخلاقی خود، گاهی به صورت صریح و گاه با اشاره، به موضوع سازواری و نیز عدم سازواری در قلمروهای وجودی انسان پرداخته است. بررسی و تحلیل آثار او نشان‌دهنده بهره‌گیری وی از این اصل در نسبت‌های ممکن میان این قلمروهاست. توجه به این سازواری‌ها و ناسازواری‌ها می‌تواند شاخصه مهمی در تشخیص بسیاری از کاستی‌های تربیتی، بیماری‌های روانی و مشکلات اخلاقی باشد و ملاک‌های عقلانی و جهان‌شمولی را در حیطه آموزه‌های اخلاقی در اختیار مخاطب قرار دهد. همین ویژگی‌ها موجب شده است که استدلال‌های اخلاقی سعدی فراتر از محدودیت‌ها و ویژگی‌های مکاتب مختلف، برای همه ملت‌ها و در همه اعصار قابل عرضه و پذیرش باشد.

کلیدواژه‌ها: اصل سازواری، استدلال اخلاقی، قلمروهای وجودی انسان، سعدی.

zamani108@pnu.ac.ir

۱. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

nasrzhra@pnu.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۱. مقدمه

عالمان مسلمان و اندیشمندان غربی دیدگاه‌های گوناگونی درباره مفهوم اخلاق و تعریف آن ارائه کرده‌اند که می‌توان این دیدگاه‌ها را به سه دسته تقسیم کرد:

الف) نظریه‌هایی که «اخلاق» را به رفتار و «علم اخلاق» را به قواعد حاکم بر رفتارها تعریف می‌کنند (ژکس، ۱۳۵۶: ۹).

ب) دیدگاه‌هایی که «اخلاق» را ملکات و صفات راسخ در نفس می‌دانند و «علم اخلاق» را عهده‌دار تبیین فضایل و رذایل، یعنی سرچشمه‌های درونی رفتارهای نیک و بد معرفی می‌کنند (فیض کاشانی، ۱۳۷۵: ۹۵). از این منظر، اخلاق را می‌توان تبیین اصول حاکم بر قوای نفسانی و نیروهای درونی آدمی یعنی عاقله، شهویه و غضبیه تعریف کرد (نراقی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۱).

ج) دیدگاه‌هایی که هم به سرچشمه‌های درونی رفتار و هم به ابعاد ظاهری آن توجه دارند و گستره اخلاق را شامل هر دو حیطه می‌دانند.

دیدگاه سوم جامع‌تر است، زیرا به لایه‌ها و سطوح گوناگون وجود آدمی توجه دارد. روابط و مناسبات میان این لایه‌ها و سطوح از انسان موجودی پیچیده می‌سازد تا جایی که شناخت او را دشوار و متعذر می‌نماید و اختلاف دیدگاه‌ها در انسان‌شناسی و اخلاق را باعث می‌گردد. سعدی با توجه به این لایه‌ها و سطوح، وجود آدمی را مانند شهری می‌داند که انباشته از نیکی‌ها و بدی‌های گوناگون است:

وجود تو شهری است پر نیک و بد تو سلطان و دستور دانا خرد
رضا و ورع نیک‌نامان حُر هوی و هوس رهن و کیسه‌بُر...
تو را شهوت و حرص و کین و حسد چو خون در رگ‌اند و جان در جسد
هوی و هوس را نماند ستیز چو بینند سرپنجه عقل تیز
(سعدی، ۱۳۶۶، بوستان: ۳۶۳)

عموم اندیشمندان در اینکه وجود آدمی از قلمروهای درونی و بیرونی ساخته شده، اتفاق نظر دارند و به شیوه‌های گوناگون این قلمروها را دسته‌بندی کرده‌اند. روان‌شناسان این قلمروها را به شناختی، عاطفی و رفتاری تقسیم می‌کنند. از دیدگاه برخی دیگر از اندیشمندان، هستی آدمی پنج بعد یا ساحت را در بر می‌گیرد: در درون انسان سه دسته از امور را از هم تفکیک می‌کنیم:

یکی افکار و اعتقادات، دیگری احساس‌ها و هیجانات و سومی مقاصد و خواسته‌ها. درمقابل، جنبه بیرون یا ظاهر آدمی، رفتارها و سخنان او را در بر می‌گیرد (تسلر و کولخ، ۱۳۹۰: ۴؛ سراج‌زاده، ۱۳۹۶: ۵۰). روشن است که میان این قلمروهای وجودی روابط و مناسبات متعددی وجود دارد که برای آن‌ها الگوهای گوناگونی می‌توان ارائه نمود.

۲. نسبت اصل سازواری با عقلانیت اخلاقی و استدلال اخلاقی

کلمه عقل از مصدر «عقال» اشتقاق یافته و مفهوم آن «پایبند و ریسمانی است که شتر را با آن می‌بندند و مهار می‌کنند و عاقل، کسی است که نوعی قدرت پایبندی و نیروی خودداری در او وجود دارد که باعث می‌شود هر فکر یا عملی از او صادر نشود» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۷۸). می‌توان اساس این خودداری و بنیاد عاقل بودن را پایبندی به اصل امتناع تناقض دانست که از آن به «سازواری» نیز تعبیر می‌شود. این اصل محدود به دایره افکار نیست بلکه قلمروهای دیگر وجود انسان از جمله احساس، اراده، رفتار و گفتار را نیز در بر می‌گیرد (گنسلر، ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۸۹). سازواری در ساحت‌ها و قلمروهای مختلف وجودی انسان، شرط لازم صداقت اخلاقی و سلامت درونی است، زیرا انسان در عین آنکه از قوای گوناگون درونی و بیرونی برخوردار است و هستی او نیروهایی مانند تفکرات، عواطف، خواسته‌ها، رفتارها و سخنان را در بر می‌گیرد، اما این امر موجب نمی‌شود که بر یکپارچگی و هویت یگانه وی خدشه‌ای وارد گردد. بدین سان هستی آدمی در عین آنکه همه آن نیروها و ابعاد وجودی را در بر دارد، حقیقتی یگانه و واحد دارد: «النفسُ فی وحدتِها کل القوی» (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۸۱). یگانگی حقیقت آدمی ایجاب می‌کند که میان قوای ادراکی، احساسی، ارادی و نیز رفتار و گفتار او سازواری و توافق باشد.

یکی از مهم‌ترین مسائل علم اخلاق و فلسفه اخلاق، چگونگی استدلال بر باورهای اخلاقی و روش موجه ساختن آموزه‌هایی است که ازسوی افراد یا مکتب‌های اخلاقی ارائه می‌شود (وارنوک، ۱۳۸۰: ۳۵). اختلاف نظر در این مسئله موجب شده است که آرای متفاوت و بلکه متناقضی در شاخه‌های اصلی فلسفه اخلاق مطرح شود. این شاخه‌ها شامل «اخلاق هنجاری»^۱ و «فرااخلاق»^۲ می‌شود. در نوشتار حاضر به جای آنکه وارد بحث از این آرای متناقض شویم، فقط به نقش اصل سازواری در استدلال‌های اخلاقی پرداخته شده است. سازواری یا عدم

تعارض شرط لازم برای درستی یک نظریه اخلاقی محسوب می‌شود و برخی از مکاتب اخلاقی مانند ناشناخت‌گرایان^۳ معتقدند که سازواری تنها شرط درستی یک آموزه یا دیدگاه اخلاقی است (مک ناوتن، ۱۳۹۱: ۴۸؛ زمانی و تقیان ورزنده، ۱۳۹۱: ۱۷۹-۱۹۳).

درباره ملاک‌های حقیقت و درستی نظریه‌های مختلفی وجود دارد. نظریه «مطابقت»^۴ معیار درستی باورها را مطابقت آن‌ها با واقعیات عینی می‌داند و از منظر عمل‌گرایی^۵ فواید عملی و نتایج سودمند شاخص درستی و صدق است. درمقابل، کسانی که از اصل سازواری جانب‌داری می‌کنند، عدم تناقض را شرط لازم و کافی برای درستی توصیه‌های اخلاقی می‌دانند (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۳۲). مشهورترین اندیشمندی که معتقد است فقط از اصل سازواری می‌توان در استدلال اخلاقی استفاده نمود، هیر^۶ است. او اوامر اخلاقی را «توصیه‌هایی تعمیم‌پذیر» معرفی می‌کند؛ یعنی توصیه‌هایی که باید در شرایط یکسان برای همه به کار برد (Hare, 1963: 6). زمانی و تقیان ورزنده، ۱۳۹۴: ۹۷-۱۱۲). بنابراین به اعتقاد هیر، شرط موجه بودن داورهای اخلاقی این است که از خود و دیگران در موارد یکسان انتظارات مشابهی داشته باشد (زمانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱)؛ یعنی آنچه را برای خود می‌خواهد، برای دیگران نیز همان را بخواهد. به تعبیر سعدی، راحتی و آسایش دیگران همان اندازه برای او اهمیت داشته باشد که آسودگی خویشتن را مهم می‌داند:

رحم الله معشر الماضین که به مردی قدم سپردندی
راحت جان بندگان خدای راحت جان خود شمردندی
(سعدی، ۱۳۶۶: ۱۰۷۲)

۳. طرح مسئله

استفاده از اصل سازواری در آثار اخلاقی و ادبیات تعلیمی فرهنگ ما دارای تاریخچه‌ای کهن است. اندیشمندان و مربیان اخلاق اغلب از اصل سازواری در قالب «قاعده زرین» بهره جسته‌اند. قاعده زرین را می‌توان در این بیان از قابوس‌نامه خلاصه نمود: «اگر خواهی که تمام مردم باشی، آنچه به خویشتن نپسندی به هیچ‌کس مپسند» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۳: ۵۵). به گفته عطار نیشابوری:

مکن اندیشه بد نیک بندیش به کس مپسند چو نپسندی تو بر خویش
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۳)

و به تعبیر مولانا:

آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ای امین؟
(مولوی، ۱۳۷۵: ۹۹۳)

فیض کاشانی این قاعده را به ایمان پیوند می‌دهد: «بدان ایمان انسان، زمانی کامل می‌شود که برای برادر دینی خود چیزی را بخواهد که برای خودش می‌خواهد»؛ یعنی برادر دینی‌اش به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش رفتار شود» (فیض کاشانی، بی‌تا: ۳۲۶).

آن را که برای خویشتن نپسندی مپسند به دیگری نکویی است همین
(همو، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۴۵)

احمد جام این قاعده را صورت فارسی حدیثی دانسته که خواجه نصیرالدین آن را نقل نموده است: «آنچه به خود نمی‌پسندی بر دیگری مپسند.» صورت پارسی صدر خبری است که استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی، تمامت آن را این‌سان نقل نموده است: «أحبّ للنّاس ما تحبّ لنفسک تکن مؤمناً، و أحسن مجاورة من جاورک تکن مسلماً» (جام، ۱۳۸۷: ۲۴۳). آموزه‌های سعدی زمینه‌های گوناگونی دارد، اما از هر جهت، نقش اندرزهای اخلاقی و تعلیمی در آن برجسته است. سعدی اندرزها و دستورالعمل‌های اخلاقی خویش را مبتنی بر دلیل قانع‌کننده می‌داند. «اصل سازواری» از اساسی‌ترین و شاخص‌ترین دلایلی است که سعدی در موجه ساختن پندهای اخلاقی خویش به آن متوسل می‌شود. وظیفه اساسی این مقاله، توصیف و تحلیل «اصل سازواری» در اندرزها و پندهای اخلاقی سعدی است. در سازمان‌دهی مطالب مربوط به این موضوع، در آغاز نقش اصل سازگاری در هریک از قلمروهای هستی انسان در آثار سعدی بیان شده و پس از آن، کاربرد این اصل در نسبت میان این قلمروها با یکدیگر، تحلیل و بررسی شده است.

۴. روش انجام پژوهش و پیشینه آن

روش انجام این پژوهش توصیفی تحلیلی است. ابتدا با مطالعه آثار سعدی، آموزه‌های اخلاقی و نحوه استدلال وی استخراج و فیش‌برداری شد، سپس کاربرد اصل سازواری (به تصریح یا اشاره) در این آموزه‌ها مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفت. در مرحله بعد، مصداق‌های مورد نظر براساس قلمروهای پنج‌گانه وجودی انسان (اندیشه، احساس، خواسته، رفتار و گفتار)

طبقه‌بندی گردید تا نحوه کاربرد این اصل در بیان آموزه‌های اخلاقی و استدلال بر آن‌ها استنتاج شود.

درخصوص پیشینه پژوهش باید گفت این موضوع تاکنون مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته و مبحثی تازه به شمار می‌آید. براساس بررسی‌هایی که به عمل آمد، فقط در مقاله‌ای با عنوان «دیگری به مثابه معیار امر اخلاقی در آثار سعدی» (نوروزپور، ۱۴۰۱: ۳۸۵) اشاراتی بسیار مختصر به این موضوع شده است. نیز در مقاله‌ای ارزنده با عنوان «قاعده زرین در حدیث و اخلاق» (اسلامی، ۱۳۸۶: ۵-۳۳) یافت شد که در بر قاعده زرین متمرکز شده و مطلب خاصی درباره پایه قاعده زرین، یعنی اصل سازواری ندارد. بنابراین تحلیل و بررسی کاربرد «اصل سازواری» در آثار سعدی به عنوان موضوعی نو ضروری به نظر می‌رسد. ضرورت انجام چنین پژوهشی از آن روست که صدق یک نظام اخلاقی بدون اصل سازواری زیر سؤال خواهد رفت و موجه بودن آن مخدوش شده، امکان استدلال در آن وجود نخواهد داشت.

۵. تعبیر سعدی از اصل سازواری

در منطق، معمولاً از اصل سازگاری به «عدم تناقض» تعبیر می‌شود و آن را از شئون «هوهویت» معرفی می‌کنند. اگر بخواهیم در آثار سعدی تعبیری معادل با «اصل سازواری» بیان کنیم، باید به کاربرد واژه «موافق» در عبارت زیر توجه داشته باشیم: «فقیهی پدر را گفت: هیچ از این سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثری نمی‌کند، به حکم آن‌که نمی‌بینم مر ایشان را فعلی موافق گفتار» (سعدی، ۱۳۶۶: ۸۴).

در اینجا سخن از کسانی است که کردار آنان موافق گفتارشان نیست و خود به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند. در اخلاق از این نوع ناسازواری به بی‌صدافتی تعبیر می‌شود. البته صداقت و بی‌صدافتی به توافق یا عدم توافق گفتار و کردار محدود نمی‌شود، بلکه باید آن را به همه قلمروهای وجودی و ابعاد درونی و بیرونی گسترش داد. برای مثال، انسانی را صادق می‌دانیم که در عهد و پیمان خود تخلف نکند و کردار وی موافق با نیت درونی او باشد. بر این اساس، «موافقت» را می‌توان نخستین شرط صداقت دانست که تمام جنبه‌های درونی (بود) و ابعاد بیرونی (نمود) آدمی را در بر می‌گیرد. سعدی لزوم این سازواری در بود و نمود آدمی را در بیت زیر بیان کرده است:

به اندازه بود باید نمود خجالت نبرد آن‌که ننمود و بود
(همان: ۳۴۹)

کسی که دیگران را به نیکی فرمان می‌دهد و خودش را فراموش می‌کند، دچار ناسازواری است و بدهات عقل به تناقض‌آمیز بودن حال وی گواهی می‌دهد. برای اثبات غیراخلاقی بودن گفتار و رفتار چنین شخصی او را به این آیه قرآن توجه می‌دهیم: «اتَّامِرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ ثَلَاثُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۴۴)؛ «آیا درحالی‌که کتاب را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟! آیا به عقل در نمی‌یابید؟» با توجه به مضمون آیه، به سادگی، ناسازواری بود و نمود دغل‌کاران بر همگان و خود ایشان مشخص می‌شود.

۶. سازواری در قلمروهای درون آدمی

۶-۱. سازواری در افکار و عقاید

سازواری در افکار و باورها دو مرحله دارد: ۱. عدم تناقض میان افکار؛ ۲. پذیرش و ملتزم بودن به نتایج منطقی آن‌ها. آدمی حیاتی جمعی دارد و نیازهایش در زندگی با دیگران برآورده می‌شود. زندگی در جامعه بر پایه حقوق و تکالیف شکل می‌گیرد و اساس این حقوق و تکالیف، اعتقاد به تساوی آدمیان و نفی امتیاز در میان آن‌هاست. همه آدمیان برابر و برادرند و آفریده خداوندی یگانه هستند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ «مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش هستند».

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۵)

این مضمون در حدیثی از پیامبر اسلام نقل شده که فرمودند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَ الْحُمَى» (محمّدی ری شهری، ۱۳۸۶، ج ۱۰: ۳۸۵)؛ «مؤمنان در دوستی، عطوفت و مهرورزی نسبت به هم چونان یک پیکرند؛ که هرگاه عضوی از آن به درد آید، دیگر اعضا را بی‌خوابی و تب فرامی‌گیرد.» این مضمون در شاهنامه در این ابیات به نظم کشیده شده است:

بدو گفت: شو دور باش از گناه
جهان را همه چون تن خویش خواه
هر آن چیز کانت نباید پسند
تن دوست و دشمن در آن برمبند
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۸۳)

خودبینی، اندیشه‌ای است که با خدایینی سازگار نیست. کسی که خداوند را به حقیقت شناخته باشد، خودبینی و تکبر جایی در اندیشه او نخواهد داشت:

ز مغرور دنیا ره دین مجوی
خدایینی از خویش‌ترین مجوی
(همان: ۳۱۵)

خودبینی و نخوت با بزرگواری هم ناسازگار است. خرد حکم می‌کند که همه انسان‌ها را بزرگ داریم و در هیچ کسی به چشم حقارت ننگریم. در نظر انسان هوشمند برخورداری از کرامت نفس و بزرگواری، با خودبرتربینی و سرگرانی سازگار نیست:

گرت جاه باید مکن چون خسان
به چشم حقارت نگه در کسان
گمان کی برد مردم هوشمند
که در سرگرانی است قدر بلند؟
(همان)

۲-۶. سازواری در احساسات

عواطف، احساسات و انفعالات روحی، سهم بسیار عمده‌ای از حقیقت انسان را شکل داده و در زندگی او نقش ویژه‌ای بازی می‌کنند. زندگی متوازن ایجاب می‌کند که انسان از احساسات هماهنگ و سازگاری بهره‌مند باشد و اساساً سلامت روانی انسان به همین امر وابسته است. شرط انسان بودن و عقلانیت برخورداری از احساسات نیکخواهانه در حق خود و دیگران است که مشارکت در درد و رنج دیگران را در پی دارد:

تو کز محنتِ دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی
(همان: ۳۵)

سازواری در احساس‌های انسان در قبال دیگر افراد، از اصول قطعی و شرایط اساسی اخلاقی بودن است. امام علی (ع) ملاک این صورت از سازواری را با این عبارات بیان می‌فرماید: «فَأُحِبُّ لِعَیْرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَ أَکْرَهُ لَهُ مَا تَکْرَهُ لَهُا» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). سعدی در حکایت قحط‌سالی دمشق از زبان کسی که صاحب مکنت و ثروت است اما اندوه تهیدستی دیگران او را پریشان‌حال و نزار کرده، می‌گوید:

من از بینوایی نِیم روی زرد غم بینوایان، رُخَم زرد کرد
 نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
 یکی اول از تندرُستان منم که ریشی بینم بلرزد تنم
 مُنْعَصُ بُود عیش آن تندرست که باشد به پهلوی بیمار سست
 چو بینم که درویش مسکین نخورد به کام آندَرَم، لُقمه زهر است و درد
 (سعدی، ۱۳۶۶: ۲۳۸)

شرط اخلاق و انسانیت در ارتباط با افراد دیگر این است که انسان در عواطف خویش از ناسازگاری پرهیز کند؛ یعنی هرچه برای خویشتن خوش می‌دارد، برای دیگران دوست داشته باشد و هرچه را برای خویشتن دوست ندارد، برای انسان‌های دیگر نپسندد.

همچنان در فکر آن یتیم که گفت پیلبانی بر لب دریای نیل
 زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال توست زیر پای پیل
 (همان: ۴۷)

۳-۶. سازواری در خواسته‌ها

ناسازواری در انتخاب‌ها، آرزوها و اهداف، نمونه‌ای از تناقض در قلمرو خواست و اراده است. لازمه پرهیز از چنین تناقضی آن است که انسان در مسیر آرزوها و خواسته‌های خود گام بردارد، مثلاً وقتی ادعای عاشقی دارد و می‌خواهد به وصال معشوق برسد، نباید گرفتار و در بند خویش باشد:

تو که در بند خویشتن باشی عشق‌باز دروغ‌زن باشی
 (همان: ۱۲۴)

کسی که برای خویش شادی و آسایش می‌خواهد، نباید در مقابل شادی و آسایش دیگران بی‌توجه باشد:

خنک آن‌که آسایش مرد و زن گزیند بر آسایش خویشتن
 نکردند رغبت هنرپروان به شادی خویش از غم دیگران
 (همان: ۲۳۲)

نصیحت نوشیروان به هرمز حاکی از همین امر است:

شنیدم که در وقت نزع روان به هرمز چنین گفت نوشیروان
 که خاطرنگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس
چو آسایش خویش جویی و بس
(همان: ۲۱۷)

۶-۴. سازواری در رفتارها

معیار اصلی در توافق و سازواری رفتارهای انسان آن است که در تعامل با دیگران منصفانه رفتار کند. تلاش برای رسیدن به منفعت خویشتن و محروم ساختن دیگران از حقوق آنها نمونه ناسازواری میان کردارهاست: «وَلِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (مطففین: ۱-۳)؛ «وای بر کم فروشان: آنان که وقتی برای خود پیمانه می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند.» بدین سان اگر آدمی بخواهد مطابق با عدالت و انصاف رفتار نماید «باید که برای دیگری همچنان پیماید که برای خود» (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۶۶). رعایت انصاف در رفتار که از نمودهای سازواری و برابری در رفتارهای انسان است ایجاب می کند که انسان در رفتار با دیگران میان خود و آنان فرق نگذارد و عملکرد او برای دیگران همانند عملکرد او برای خودش باشد. به بیان خواجه طوسی: «عجب می دارم از کسی که بر غیر خود ظلم کند، تا چگونه انصاف از نفس خود بدهد! و عجب می دارم از کسی که انصاف از خود بدهد: تا چگونه بر غیر خود ظلم کند» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۷: ۱۴۰). بدین سان انصاف معیاری کلی برای اخلاقی زیستن است:

نیم نانی گر خورد مرد خدا
بذل درویشان کند نیمی دگر
(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۷)

در انجام اعمال عبادی که شاخص اخلاق بندگی (ارتباط انسان با خدا) است و شیوه رفتار انسان با دیگران که معرف اخلاق اجتماعی (رابطه آدمی با دیگر انسانها) است، باید سازواری وجود داشته باشد. اگر کسی که اهل نماز و روزه و حج است دیگران را آزرده کند، میان کردارهای او سازواری وجود ندارد:

از من بگوی حاجی مردم گزای را
کاو پوستین خلق به آزار می درد
حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک
بیچاره خار می خورد و بار می برد

(همان: ۱۵۷)

لزوم سازواری در کردار انسان‌ها را می‌توان در اعمالی که برای خود و دیگران انجام می‌دهند، مشاهده کرد. اگر نتایج نیک کردارهای آدمی علاوه بر خود او، دیگران را نیز در بر گیرد، سازواری آن‌ها بیشتر است و با معیارهای اخلاقی متناسب‌تر خواهد بود:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه	بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود	تا اختیار کردی از آن این فریق را؟
گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج	وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

(همان: ۸۵)

۵-۶. سازواری در گفتارها

نقش سخن در ایجاد ارتباط میان آدمیان بسیار مهم و کلیدی است. بر همین اساس، در عین آنکه سخن نوعی کنش و رفتار است، نظر به اهمیت آن در اخلاق ساحتی مستقل برای آن در نظر گرفته می‌شود. نخستین ویژگی اخلاقی سخن گفتن، راست‌گویی است. حفظ نظام اجتماع و تعامل آدمیان این است که به سخن یکدیگر اعتماد کنند و بر پایه آن به تمشیت امور مختلف اقدام کنند. دروغ گفتن، ناسازواری و عدم انطباق در سخن است. کسی که راست و دروغ سخن وی روشن نیست و گفتار درست و نادرست را به هم می‌آمیزد، به اعتماد دیگران لطمه می‌زند و اساس آرامش اجتماعی و اطمینان جمعی را متزلزل می‌کند. سعدی بر این باور است که پیامدها و آثار منفی دروغ هرگز از بین نخواهد رفت، همچون ضربه شمشیری که اگر زخم و جراحت آن بهبود یابد، اثر و نشان آن برای همیشه باقی خواهد ماند. «دروغ گفتن به ضربت لازم ماند که اگر نیز جراحت درست شود، نشان بماند، چون برادران یوسف که به دروغی موسوم شدند، نیز به راست گفتن ایشان اعتماد نماند» (همان: ۱۸۹)؛ بر این اساس می‌گوید:

یکی را که عادت بود راستی	خطایی رود درگذارند از او
وگر نامور شد به قول دروغ	دگر راست باور ندارند از او

(همان‌جا)

درهم‌آمیختن سخن راست و دروغ، فقط نوع ناسازواری در سخن نیست، بلکه چاپلوسی، غیبت، تهمت و سایر آفات اخلاقی زبان را نیز می‌توان به معنای ناسازگاری ظاهر و باطن انسان و از مصداق‌های آن دانست اما پرداختن به تحلیل آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد.

۷. سازواری در نسبت میان قلمروهای وجودی انسان

تفکیک میان قلمرو درونی و بیرونی انسان که از آن به باطن و ظاهر تعبیر می‌شود، از موضوعات مهم انسان‌شناسی است. علاوه بر آنکه اجزا و قسمت‌های گوناگون در درون هریک از قلمروهای وجودی انسان باید متلائم باشند، هر قلمروی با قلمرو دیگر هم باید سازواری داشته باشد. لزوم سازواری میان این دو قلمرو، موضوع قابل توجهی است که از چشم حکیم فرزانه‌ای چون سعدی پنهان نمانده و آن را به خوبی در آثارش نشان داده است:

«ای درونت برهنه از تقوا کز برون جامه ریا داری
پرده هفت‌رنگ درمگذار تو که در خانه بوریا داری

(همان: ۸۹)

وی برای اشاره به قلمروهای درونی و بیرونی انسان از تعبیر «مغز» و «پوست» هم بهره می‌گیرد:

عبادت به اخلاص نیت نکوست و گرنه چه آید ز بی مغز پوست؟...
کسانی که فعلت پسندیده‌اند هنوز از تو نقش برون دیده‌اند

(همان: ۳۵۰)

شرط صدق و راستی در اخلاق آن است که ظاهر و باطن انسان سازگار و دور از تظاهر باشد. در گلستان، حکایت زاهدی بیان می‌شود که این سازواری در ظاهر و باطن او وجود ندارد: «زاهدی مهمان پادشاهی بود، چون به طعام بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کنند... چون به مقام خویش آمد، سفره خواست تا تناولی کند، پسری صاحب‌فراست داشت، گفت: ای پدر، باری به مجلس سلطان در طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید؛ گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!»

ای هنرها گرفته بر کف دست عیب‌ها برگرفته زیر بغل
تا چه خواهی خریدن ای مغرور روز درماندگی به سیم دغل

(همان: ۶۴)

در این بخش به انواع نسبت‌هایی پرداخته می‌شود که میان قلمروهای درونی و بیرونی انسان می‌توان فرض کرد.

۱-۷. سازواری اندیشه و احساس

باورها و اندیشه‌های انسان بنیان احساسات و هیجانات اوست. برای مثال، احساس تواضع و فروتنی از باور انسان به آفریده شدن از خاک و ضرورت خاکی بودن او نشئت می‌گیرد و این باور با احساس کبر و نخوت سازگار نیست:

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
حریص و جهان‌سوز و سرکش مباش ز خاک آفریدندت آتش مباش
(همان: ۳۱۳)

سعدی در جایی دیگر با اشاره به همین موضوع، خطاب به انسان‌های مغرور و متکبر می‌گوید:

نشاید بنی آدم خاک‌زاد که در سر کند کبر و تندی و باد
تو را با چنین گرمی و سرکشی نپندارم از خاکی از آتشی
(همان: ۱۷۴)

انسان اگرچه از خاک آفریده شده و باید در مقابل دیگران متواضع و فروتن باشد، ازسویی دیگر اشرف مخلوقات خداوند است و شأن وجودی او حتی از فرشتگان مقرب هم بالاتر است. لزوم باور داشتن به این جایگاه والا ایجاب می‌کند که انسان در مقابل هواهای نفسانی و امیال شهوانی خویشتن‌دار باشد، زیرا دل بستن به امیال و هیجانات نفسانی آدمی را به حقارت می‌افکند و از جایگاه والای انسانی دور می‌سازد. بر این اساس، انسان خردمند پیروی از شهوات را با کرامت انسانی و عزت نفس خویش ناسازگار می‌داند:

مرو در پی هرچه دل خواهدت که تمکین تن نور جان کاهدت
کند مرد را نفس اماره‌خوار اگر هوشمندی عزیزش مدار
(همان: ۳۵۶)

این مضمون در نهج البلاغه از حضرت علی (ع) نقل شده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ» (حکمت ۴۴۹)؛ کسی که نفس خویش را عزتمند و دارای کرامت و حرمت می‌داند، پیروی از شهوات و امیال را برای خود حقارت‌آمیز می‌بیند.

۲-۷. سازواری اندیشه و خواسته

اراده و عزم در صورتی درست است که مبتنی بر اندیشه و شناخت درست باشد؛ سعدی به این امر مهم توجه داشته و تقید به آن را برای پادشاه ضروری می‌داند: «هرچه در مصالح مملکت در خاطرش آید، به عمل درنیاورد. نخست اندیشه کند، پس مشورت، پس چون غالب ظنش صواب نماید، ابتدا کند به نام خدای و توکل بر وی؛ فاذا عَزَمْتَ فتوکل علی الله» (سعدی، ۱۳۶۶: ۱۱۲۲). خواسته‌ها و اهداف انسان باید با شناخت و بینش او سازوار باشد. برای نمونه می‌توان به اندیشه توحید اشاره کرد. باور به توحید در رأس هرم عقاید دینی قرار دارد. کسی که در دل خویش به یگانگی خداوند در ذات و صفات باور دارد، تنها قدرت خداوند را در عالم مؤثر می‌داند. انسان موحد جز اراده خداوند که در تقدیر همه امور ساری و جاری است، نیرویی در کار نمی‌بیند و فقط از او فرمان می‌برد. چنین انسانی جز خدا نمی‌خواهد و تطمیع و تهدید دیگران در وی اثر نمی‌کند:

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس
(همان: ۱۹۳)

زهد و اعراض از دنیا که بر مبنای سازواری اندیشه و خواسته شکل می‌گیرد، می‌تواند مصداقی دیگر باشد. از دیدگاه سعدی، زهد هنگامی مؤثر و ارزشمند است که با شناخت و بینش راستین همراه باشد: «رونده بی معرفت مرغ بی پر است و... زاهد بی علم خانه بی در» (همان: ۱۸۵).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳-۷. سازواری اندیشه و کردار

اندیشه و شناخت باید با رفتار مناسب و موافق همراه باشد. کسی که نسبت به امری شناخت و آگاهی لازم را دارد، ضروری است رفتاری متناسب با آن انجام دهد؛ در غیر این صورت آن بینش و شناخت سودی برای صاحب آن ندارد. سعدی می‌گوید: «دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند: یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد.»

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند

آن تهی‌مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر
(همان: ۱۷۰)

سعدی بارها بیهودگی شناخت بدون عمل را با تعبیرهای بسیار جذاب بیان کرده است: «یکی را گفتند: عالم بی‌عمل به چه ماند؟ گفت: به زنبور بی‌عسل» (همان: ۱۸۶)؛ «هر که علم خواند و عمل نکرد، بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند» (همان: ۱۷۸). او بر این باور است که «معصیت از هر که صادر شود، ناپسندیده است و از علما ناخوب‌تر که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون به اسیری برند، شرمساری بیش برد» (همان: ۱۸۳).

از من بگوی عالم تفسیرگوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم به جز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری
(همان: ۹۵۱)

۷-۴. سازواری اندیشه و گفتار

پس از اشاره به لزوم سازواری میان گفتارهای آدمی، اصل اخلاقی دیگر درخصوص زبان این است که سخنان آدمی براساس اندیشه و شناخت او باشد؛ به عبارت دیگر، گفتار او با اندیشه‌ها و باورهای او در تناقض و تعارض نباشد. اخلاق اقتضا می‌کند که انسان زبان در کام کشد و فقط زمانی به سخن گفتن اقدام کند که سخن او بر مبنای اندیشه درست و شناخت کافی باشد:

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنگه بگوید سخن
(همان: ۲۱)

اندیشه، پایه و اساس گفتار است. همان‌طور که بدون ستون و زیربنا، ساختمان محکم و مقاومی برپا نخواهد شد، بدون اندیشه و شناخت هم سخنان منطقی و ارزشمند بر زبان جاری نمی‌شود:

اول اندیشه وانگهی گفتار پای‌بست آمده‌ست و پس دیوار
(همان‌جا)

اگر آدمی از شناخت و دانش کافی بهره‌مند نباشد، بهتر است سکوت پیش گیرد و خاموش بماند:

چون نداری کمال فضل آن به که زبان در دهان نگه داری

آدمی را زبان فزیه کند جوز بی مغز را سبکساری
(همان: ۱۷۷)

به دهقان نادان چه خوش گفت زن به دانش سخن گوی یا دم مزین
(همان: ۳۶۵)

بر این اساس سعدی می‌گوید:

مزن تا توانی به گفتار دم نکو گوی و گر دیر گویی چه غم
(همان: ۲۱)

سازواری گفتار با موازین خرد و مبانی اندیشه، مانع ارتکاب بسیاری از گناهان زبان و ابتلا به بسیاری از بیماری‌های اخلاقی می‌شود؛ برای مثال انسانی که بر این باور و اندیشه است که فقط ذات باری تعالی از هر نقص و عیبی مبرا است و هر انسانی عیب‌ها و کاستی‌هایی دارد، از عیب‌جویی دیگران و بیان سخنان طعنه‌آمیز در مورد آنان پرهیز می‌کند:

هر که حمال عیب خوشتیند طعنه بر عیب دیگران مزیند
(همان: ۱۴۱)

کسی که اندیشه تقرب به حضرت حق تعالی در سر دارد و این اندیشه باعث تعبد و شب‌زنده‌داری او می‌شود، زبان به عیب‌جویی و غیبت کردن از دیگران نمی‌آلاید و به اصطلاح در پوستین دیگران نمی‌افتد. در *اخلاق ناصری*، از میان وصایایی که به افلاطون نسبت داده شده است، چنین می‌آید: «در آنچه خود را معذور داری، برادر خود را ملامت نکن» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۴: ۳۴۴). سعدی حکایتی در *گلستان* بیان می‌کند که ناسازواری اندیشه و گفتار خودش را در دوران طفولیت به تصویر می‌کشد: «یاد دارم که در ایام طفولیت مُتَعَبِد بودم و شب‌خیز و مُوَلَع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر، رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ، نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مُصَحَفِ عزیز بر کنار گرفته و طایفه‌ای گردِ ما خفته. پدر را گفتم: از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دوگانه‌ای بگزارد. چنان خوابِ غفلت برده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند. گفت: جان پدر! تو نیز اگر بخفتی به از آنکه در پوستینِ خلق افتی» (همان: ۶۵).

۷-۵. سازواری احساس و خواسته (اراده)

انسان در درون خویش احساسات، عواطف و هیجانات گوناگون و گاهی متعارض دارد. البته نیروی اراده و خواست آدمی به گزینش و انتخاب میان این احساسات و عواطف می‌پردازد؛

در صورتی انتخاب‌های آدمی، اخلاقی به شمار می‌آید که با شناخت درست و کافی و تدبیر عقلانی لازم همراه باشد. بر این اساس، اگر نیروی اراده پیرو فرمان خرد باشد، به پیامدهای عواطف توجه نموده و آن‌ها را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد. اگر هیجان و احساسی نتایج نیک داشته باشد، اراده، آن را گزینش می‌کند، اما اگر عواطف به اموری تعلق گیرد که عقل پیامدهای آن را زیان‌بار تشخیص می‌دهد، اراده به مخالفت با آن‌ها برمی‌خیزد. بر این اساس، داشتن خواسته‌ای والا و ارزشمند با احساس تنبلی و بی‌حالی سازگار نیست. کسی که هدفی عالی برای خود در نظر گرفته، باید با نیروی اراده از لذات زودگذر چشم‌پوشد و رنج و زحمتی را که برای نیل به هدف ضروری است، بر خود هموار سازد. انسانی که می‌خواهد در بهشت برین الهی جایگاهی داشته باشد، ضرورت دارد احساسات و هیجانات خود را در این مسیر هدایت نماید و با مدیریت درست هیجانات خود در راه رسیدن به مقصد گام بردارد:

پرهیزگار باش که دادار آسمان فردوس جای مردم پرهیزگار کرد
نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
(همان: ۸۹۶)

رابطه احساس با اراده را می‌توان در لزوم همدلی با احساس دیگران و گزینش کردار مناسب با آن نیز تبیین نمود. اگر انسان از انجام کاری که ارتکاب آن ازسوی دیگران برای او ناخوشایند است پرهیز کند، اراده او با احساسات اخلاقی او سازگار است. «لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان؛ هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم» (همان: ۷۳) در نهج البلاغه نیز این مضمون با این عبارات آمده است: «كَفَى أَدَبًا لِنَفْسِكَ، تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِعَيْرِكَ» (حکمت ۳۶۵). درمقابل، اگر انسان آنچه را برای دیگران زشت و ناپسند می‌شمارد، برای خود بخواهد و خوب بداند، مرتکب ارزیابی و قضاوتی غیرعقلانی شده است. امام علی (ع) می‌فرماید آن‌که به عیب‌های دیگران می‌نگرد و آن‌ها را زشت و منکر می‌داند اما از انجام آن‌ها خشنود است، نادان و احمق واقعی است: «مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ» (حکمت ۳۴۹).

۶-۷. سازواری احساس و کردار

احساسات و امیال، حالت‌های درونی هستند که با رنج یا لذت همراهاند و میان آن‌ها و کردار آدمی نسبت دوسویه وجود دارد. ازسویی لذت، آدمی را به انجام اعمال متناسب و رنج او را به پرهیز از کردارهای مربوط سوق می‌دهد و نقش سرچشمه‌های کردار را ایفا می‌کند؛ اما ازسوی دیگر، هر عمل بیرونی موجب ایجاد و تقویت یا امحا و تضعیف احساسات و عواطف مرتبط می‌گردد. برای مثال، خیانت ورزیدن باعث می‌شود که احساس بیم و هراس دل خیانت‌کار را فراگیرد: «هرکه خیانت ورزد، پشتش از حساب بلرزد... و آن را که حساب پاک است از محاسب چه باک است؟» (سعدی، ۱۳۶۶: ۴۰).

توجه به حال و روز درماندگان به ایجاد و تقویت احساس همدلی در آدمی منجر می‌شود و باعث شکل‌گیری رفتار نیکوکارانه نسبت به آنان خواهد شد:

نخواهی که باشی پراکنده‌دل پراکندگان را ز خاطر مهل...
به حال دل خستگان درنگر که روزی تو دل‌خسته باشی مگر
درون فروماندگان شاد کن ز روز فروماندگی یاد کن
(همان: ۲۶۶)

ترس یکی از احساسات و هیجانات اصلی در درون انسان است. در صورتی که احساس ترس در انسان از روی آگاهی و خرد باشد، به نیک‌خواهی و نیکوکاری می‌انجامد:

مکن جور بر خردکان ای پسر که یک روزت افتد بزرگی به سر
نمی‌ترسی ای گرگ کم‌خرد که روزی پلنگیت بر هم درد؟
(همان: ۲۴۵)

۷-۷. سازواری عواطف با گفتار

از مهم‌ترین ویژگی‌های صدق در گفتار آن است که از روی دوستی، شفقت و نیک‌خواهی باشد. دوستی که از روی ملاحظات بی‌جا حقیقت را کتمان می‌کند و عیب‌ها و کاستی‌های دوست خود را با او در میان نمی‌گذارد تا زمینه برطرف کردن آن‌ها را فراهم کند یا معايب دوست خود را به‌صورت محاسن جلوه می‌دهد، در نظر سعدی چیزی کم از دشمن ندارد و این ناسازواری در احساس دوستی و گفتار را نشان می‌دهد:

از صحبت دوستی به رنجم که اخلاق بدم، حسن نماید
عیم هنر و کمال بیند خارم گل و یاسمن نماید

کو دشمن شوخ چشمِ ناپاک تا عیب مرا به من نماید؟
(همان: ۱۲۰)

نمونه دیگری از این ناسازواری را می‌توان در مدعیان دوستی مشاهده کرد؛ آنان که فقط منافع و مطامع خود را دنبال می‌کنند و گفتار صمیمانه و دوستانه آنان براساس احساس دوستی و محبت واقعی نیست:

این دغل‌دوستان که می‌بینی مگسانند دور شیرینی
تا حطامی که هست می‌نوشند همچو زنبور بر تو می‌جوشند
(همان: ۱۰۸۹)

۷-۸ سازواری خواسته (اراده) و کردار

یکی از شاخص‌ترین شروط سازواری، عدم تعارض در میان نیت و مقصود آدمی با رفتار اوست که گاهی از آن به سازواری و موافقت میان اهداف و وسایل تعبیر می‌شود. آدمیان در زندگی اهداف و مقاصدی دارند و برای رسیدن به آن‌ها جهد می‌ورزند و تلاش می‌کنند. اقتضای عقلانیت و حکمت آن است که آدمی در راستای تحقق آرمان‌ها و اهداف خود کارهایی انجام دهد که نزدیک شدن به آرمان‌های وی را در پی داشته باشد:

بزرگی بایدت بخشندگی کن که دانه تا نیفشانی نروید
(همان: ۴۴)

کسی که در حق دیگران نیکی نمی‌کند، نباید از دیگران چشمداشت نیکی داشته باشد:

تو هرگز رسیدی به فریاد کس که می‌خواهی امروز فریادرس
همه تخم نامردمی کاشتی بین لاجرم بر که برداشتی...
اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز انگور بار
نپندارم ای در خزان کشته جو که گندم ستانی به وقت درو
(همان: ۲۶۳)

نمونه سازواری میان اهداف و وسایل را می‌توان در رفتار زاهدانه یافت. زاهد کسی است که از دنیا اعراض کند و همت و هدفش ترک مطامع دنیوی باشد. لازمه این اراده آن است که به بذل و بخشش دیگران و برخورداری از حطام دنیوی طمع نداشته باشد، زیرا در این صورت اراده و خواست او با کردارش ناسازگار خواهد بود. سعدی در حکایتی شیرین مخاطب را به

این نکته توجه می‌دهد: «پادشاهی را مُهمی پیش آمد. گفت: اگر این حالت به مراد من برآید، چندین درم دهم زاهدان را. چون حاجتش برآمد و تشویش خاطرش برفت، وفای نذرش به وجود شرط لازم آمد. یکی را از بندگان خاص کیسه درم داد تا صرف کند بر زاهدان. گویند غلامی عاقل هشیار بود. همه روز بگردید و شبانگه بازآمد و درم‌ها بوسه داد و پیش ملک بنهاد و گفت: زاهدان را چندان که گردیدم، نیافتم! گفت: این چه حکایت است؟! آنچه من دانم در این مُلک چهارصد زاهد است. گفت: ای خداوند جهان، آن که زاهد است نمی‌ستاند و آن که می‌ستاند زاهد نیست. ملک بخندید و ندیمان را گفت: چندان که مرا در حق خداپرستان ارادت است و اقرار، مرا این شوخ‌دیده را عداوت است و انکار و حق به جانب اوست.»

زاهد که درم گرفت و دینار زاهدتر از او یکی به دست آر

(همان: ۸۲)

آدمی پیش از آنکه در پوستین خلق افتد و عیب دیگران را ببیند، باید خود را اصلاح کند (دوفوشه کور، ۱۳۷۷: ۴۲۸). لزوم سازواری میان اراده و خواست انسان با کردار او در ابیات زیر هم بیان شده است:

چو خواهی که نامت بود جاودان مکن نام نیک بزرگان نهان

(همان: ۲۲۱)

کسی که می‌خواهد خداوند در روز قیامت بر او آسان گیرد، باید از سختگیری بر مردم اجتناب کند:

تو با خلق سهلی کن ای نیکبخت که فردا نگیرد خدا با تو سخت

(همان: ۲۷۵)

ابیات زیر نیز ناظر به همین معناست:

خواهی که ممّع شوی از دنیی و عقبی با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد

(همان: ۱۶۹)

خواهی که خدای بر تو بخشد با خلق خدای کن نکویی

(همان: ۴۵)

هرآن که تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست

(همان: ۳۵)

کسی که خواسته او آن است که دیگران در زمان گرفتاری به فریاد او برسند، باید کرداری متناسب با این خواسته داشته باشد:

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
بنده حلقه به گوش از نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

(همان: ۳۱)

از نظر سعدی، در رفتار با دیگران نباید فقط به زمان حال توجه داشت بلکه عرصه این رابطه و پیامدهای آن می‌تواند فراگیرتر و گسترده‌تر باشد:

سال‌ها بر تو بگذرد که گذار نکنی سوی تربت پدرت
تو بجای پدر چه کردی خیر؟ تا همان چشم داری از پسرت

(همان: ۱۴۶)

سعدی در بیان ضرورت تناسب میان وسایل و غایات که در حیطه سازواری خواست و کردار قرار می‌گیرد، اهداف و آرمان‌ها را محدود به دنیا نمی‌داند بلکه رابطه عمل در دنیا و نتیجه آن در آخرت را نیز در نظر دارد:

شب گور خواهی منور چو روز از اینجا چراغ عمل بفرز...
گروهی فراوان طمع ظن برند که گندم نیفشانده خرمن برند

(همان: ۳۶۳)

خلوص نیت نمونه بارز سازواری میان اراده و کردار و ریاکاری مصداق مشخص ناسازواری میان آن‌هاست: «عابدی را پادشاهی طلب کرد. اندیشید که دارویی بخورم تا ضعیف شوم، مگر اعتقادی که دارد در حق من، زیادت کند. آورده‌اند که داروی قاتل بخورد و بمرد.»

آن که چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچو پیاز
پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله، می‌کنند نماز

(همان: ۷۰)

شرط درستی اعمال عبادی سازواری میان نیت و عمل (اراده و کردار) است که از آن به «شرط قربت» تعبیر می‌شود. نیت آدمی در عبادت باید «قربة الی الله» و پاک از شائبه ریا باشد:

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز
اگر جز به حق می‌رود جاده‌ات در آتش فشاند سجاده‌ات

(همان: ۳۵۰)

کسی گر بتابد ز محراب روی به کفرش گواهی دهند اهل کویم
تو هم پشت بر قبله‌ای در نماز گرت در خدا نیست روی نیاز

(همان: ۳۵۱)

۷-۹. سازواری خواسته (اراده) و گفتار

نیت، معرف اراده و خواست حقیقی آدمی در انجام کار یا سخن گفتن است. ناسازواری میان نیت واقعی و ظاهر گفتار چیزی جز دغل‌کاری و فریب نیست. سعدی درباره سخنان فریبنده واعظان و خطیبان که عموماً در دل‌ها اثر نمی‌گذارد، می‌گوید:

ترک دنیا به مردم آموزند خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس هرچه گوید نگیرد اندر کس
عالم آن‌کس بود که بد نکند نه بگوید به خلق و خود نکند

(همان: ۸۴)

این افراد مصداق بارز آیه «اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره: ۴۴) هستند.

عالم که کامرانی و تن‌پروری کند او خویشتن‌گم است که را رهبری کند؟

(همان‌جا)

۷-۱۰. سازواری کردار و گفتار

از دیدگاه قرآن کریم، یکی از بزرگ‌ترین گناهان انسان آن است که سخنی بر زبان جاری سازد یا به دیگران توصیه‌ای کند که خود به آن پایبند نباشد و آن را انجام ندهد: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۳). این آیه ناظر به سازواری و موافقت کردار با گفتار است. تفاوت این مورد با مورد پیشین یعنی سازواری اراده و کردار آن است که در اینجا لازم نیست انسان قصد و نیت فریب‌کارانه داشته باشد، بلکه ممکن است از روی ضعف اراده در انجام آنچه می‌گوید و به دیگران می‌آموزد، ناتوان باشد. مصداق بارز این ناسازواری، کسی است که در گفتار خویش ادعای قدرتمندی و مردانگی می‌کند اما در عمل بسیار ضعیف و ناتوان است و مقهور نفس فرومایه خویشتن می‌شود:

لاف سرپنجگی و دعویِ مردی بگذار عاجزِ نفس فرومایه چه مردی چه زنی

(سعدی، ۱۳۶۶: ۸۶)

سعدی در این باره حکایتی دارد: «یکی از صاحب‌دلان زور آزمایی را دید به هم برآمده و کف بر دماغ انداخته، گفت: این را چه حالت است؟ گفتند: فلان دشنام دادش. گفت: این فرومایه هزار من سنگ برمی‌دارد و طاقت سخنی نمی‌آرد؟!» (همان‌جا)

گفتاری که عمل در پی نداشته باشد، مانند طبل تهی، پوچ و بی‌ارزش است:

کرامت جوانمردی و نان‌دهی است مقالات بیهوده طبل تهی‌ست ...
به معنی توان کرد دعوی درست دم بی‌قدم تکیه‌گاهی‌ست سست
(همان: ۲۸۰)

بر این اساس، سعدی با مخاطب قرار دادن خود می‌گوید:

سعدیا! گرچه سخندان و مصالح‌گویی به عمل کار برآید به سخندانی نیست
(همان: ۸۹۱)

۸. نتیجه‌گیری

- صادق بودن اولین ویژگی و شرط لازم برای اخلاقی بودن آدمی است و فقط هنگامی می‌توان انسان را صادق دانست که همه ابعاد شخصیت یا قلمروهای وجودی او با یکدیگر هماهنگ و سازوار باشد. این اصل که سازواری نامیده می‌شود، کاربرد بسیاری در متون اخلاقی، ادبی و تربیتی دارد. سعدی برای تبیین و توجیه آموزه‌های اخلاقی خویش در موارد متعدد به اصل سازواری استناد می‌کند.

- با بررسی آموزه‌های اخلاقی در آثار سعدی، این نتیجه به دست می‌آید که او در استدلال بر درستی این آموزه‌ها به اصل سازواری استناد می‌کند. کاربرد اصل سازواری در استدلال اخلاقی از سوی سعدی همه مراتب و ابعاد هستی آدمی را در بر می‌گیرد. بدین‌سان او از این اصل هم در درون هریک از قلمروهای هستی انسان و هم در ارتباط میان هریک از آنها با یکدیگر بهره می‌جوید. صادق بودن از دیدگاه وی فقط به معنای راست‌گویی یا سخن گفتن در انطباق با واقعیت نیست بلکه شامل «باور صادقانه»، «عواطف صادقانه»، «خواست‌های صادق» و «رفتار صادقانه» نیز می‌شود. لازمه صدق اخلاقی آن است که از افکار و اعتقادات متناقض، عواطف و احساس‌های متعارض، نیات و مقاصد ناسازگار و رفتارهای متخالف پرهیز شود. بدین‌سان می‌توان از صدق در اعتقاد و ایمان، صدق در حب و بغض، صدق در نیت و قصد و صدق در کردار سخن گفت. آدمی موجودی عاقل است و به همین سبب ناسازواری در هیچ‌یک

از قلمروها و ساحت‌های وجودی خود را بر نمی‌تابد. علاوه بر این، هریک از قلمروهای درونی و بیرونی انسان نیز باید سازگار باشند و در نتیجه رعایت اصل سازواری یا عدم تناقض در نسبت میان قلمروهای پنج‌گانه هم ضروری است. در آثار سعدی، نمونه‌هایی از کاربرد اصل امتناع تناقض در نسبت‌های قابل تصور در میان قلمروهای وجودی انسان می‌توان یافت. البته باید توجه داشت که در برخی از این نمونه‌ها صورت‌بندی کلی اصل سازواری مشاهده می‌شود، اما در پاره‌ای از موارد به اشاره‌ای اکتفا شده و برای بیان آن، تحلیل و توضیح بیشتری نیاز است. - در آثار سعدی برای اشاره به سازواری از تعبیر «موافقت» استفاده شده است. عقلانیت اخلاقی مستلزم آن است که ابعاد وجودی انسان موافق یکدیگر باشند. عقل و اخلاق ایجاب می‌کند که درون و بیرون آدمی موافق باشند و میان ظاهر و باطن انسان سازگاری باشد. سلامت اخلاقی و عقلی آدمی مشروط به این است که میان قلمروهای شناختی، عاطفی، ارادی و نیز رفتار و گفتار او سازواری و توافق وجود داشته باشد. سعدی با به‌کارگیری اصل سازواری دلایلی عقلانی و جهان‌شمول برای توصیه‌های اخلاقی ارائه می‌دهد و همین ویژگی موجب شده است که استدلال‌های اخلاقی او فراتر از محدودیت‌های مکاتب مختلف، برای همه انسان‌ها و در همه اعصار قابل عرضه و پذیرش باشد و در مرزهای فکری و عقیدتی هیچ دیدگاه خاصی محصور نماند.

- سعدی در پندها و آموزه‌های تربیتی خود توصیه‌هایی مطرح می‌کند تا با تحقق آن‌ها انسانی تربیت شود که همه ابعاد و ساحت‌های هستی او سازگار و دور از تعارض باشد. بنابراین بهره‌گیری از اصل سازواری در آموزه‌های اخلاقی سعدی افزون بر جنبه‌های نظری مانند موجه ساختن و اثبات عقلانیت آن‌ها، از جنبه عملی و تربیتی نیز بسیار مهم و کارآمد است. فقط با توجه با اصل سازگاری می‌توان به تشخیص بیماری‌های اخلاقی و تربیتی انسان و اصلاح و درمان آن‌ها اقدام نمود. سعدی در اندرزهای خویش برای ایجاد سازواری در درون هریک از قلمروهای حقیقت آدمی و همچنین رفع ناسازگاری در نسبت میان هر قلمرو با قلمروهای دیگر از روش‌هایی مانند تقویت، تضعیف، ایجاد و حذف استفاده می‌کند. پرهیز کردن از رفتارها و گفتارهایی که با اعتقادات درست، عواطف پاک انسانی و مقاصد انگیزه‌های متعالی سازگار

نیست، به پرورش انسانی سالم و کامل می‌انجامد که همه ابعاد درونی و بیرونی وی تعادل برقرار است.

پی‌نوشت‌ها

1. normative ethics
2. meta ethics
3. non-cognitivists
4. correspondence
5. pragmatism
6. Hare

منابع

۱. قرآن کریم. (۱۳۷۵). ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: جامی و نیلوفر.
۲. نهج البلاغه. (۱۳۷۲). ترجمه سید جعفر شهیدی. چ ۴. تهران: انقلاب اسلامی.
۳. اسلامی، سید حسن. (۱۳۸۶). قاعده زرین در حدیث و اخلاق. مجله علوم حدیث، شماره ۴۵ و ۴۶.
۴. تسلی، الیزابت، و کولخ، بریگیت. (۱۳۹۰). من و دنیای احساساتم. ترجمه ملیحه شکوهی. مقدمه مصطفی ملکیان. تهران: آسمان خیال.
۵. جام، احمد. (۱۳۸۷). کنوز الحکمة. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. دوفوشه کور، شارل-هانری. (۱۳۷۷). اخلاقیات، مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده ۳ تا ۷ هجری. ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دارالعلم-دارالشامیه.
۸. زمانی، مهدی، و تقیان ورزنده، رضا. (۱۳۹۱). روش استدلال اخلاقی از دیدگاه هر. پژوهش‌های اخلاقی، ۲ (۷)، ۱۷۹-۱۹۲.

۹. زمانی، مهدی، و تقیان ورزنده، رضا. (۱۳۹۴). عینیت گزاره‌های اخلاقی از دیدگاه اعتبارگرایی جان راولز و توصیه‌گرایی هیر. *مجله حکمت و فلسفه*، ۱۱ (۳، پیاپی ۴۳)، ۹۷-۱۱۲.
۱۰. زمانی، مهدی، مهدوی‌نژاد، محمدحسین، اژدر، علیرضا، و تقیان ورزنده، رضا. (۱۳۹۰). امکان استدلال اخلاقی در توصیه‌گرایی هیر. *مجله پژوهشی متافیزیک*، شماره ۹ و ۱۰، ۱-۱۸.
۱۱. زمانی، مهدی. (۱۳۹۰). *فلسفه اخلاق*. تهران: دانشگاه پیام نور.
۱۲. ژکس. (۱۳۵۶). *فلسفه اخلاق (حکمت عملی)*. ترجمه ابوالقاسم پورحسینی. تهران: امیرکبیر.
۱۳. سبزواری، ملا هادی. (۱۳۶۹). *شرح المنظومه*. تهران: تاب.
۱۴. سراج‌زاده، حسن. (۱۳۹۶). گزاره‌های اخلاقی قرآن و چگونگی نظام‌مندسازی آن. *پژوهشنامه اخلاق*، شماره ۳۵، ۴۵-۶۴.
۱۵. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۶). *کلیات سعدی*. تصحیح محمدعلی فروغی. چ ۲. تهران: انتشارات ققنوس.
۱۶. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۳). *جوهر الذات*. تهران: انتشارات سنایی.
۱۷. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۸۳). *قابوس‌نامه*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۸۶). *احیاء علوم الدین* (ترجمه). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). *شاهنامه*، بر پایه چاپ مسکو. چ ۴. تهران: هرمس.
۲۰. فیض کاشانی، ملا محسن. (بی‌تا). *رسالة الانصاف فی بیان الحق و الاعتساف*. تصحیح مایل هروی. قم: کتابخانه دیجیتال تبیان.
۲۱. فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۷۵). *اصول المعارف*. مقدمه و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی. چ ۳. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۲. فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۸۱). *دیوان فیض کاشانی*. قم: انتشارات اسوه.

۲۳. گنسler، هری. جی. (۱۳۸۵). *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*. ترجمه حمیده بحرینی. تهران: آسمان خیال.
۲۴. محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۶). *میزان الحکمه*. قم: سازمان چاپ و انتشارات دارالحديث.
۲۵. مک ناوتن، دیوید. (۱۳۹۱). *نگاه اخلاقی*. ترجمه حسن میان‌داری. تهران: سمت.
۲۶. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*. تهران: انتشارات پژوهش.
۲۷. نراقی، احمد. (۱۳۷۸). *رساله دین‌شناخت*. تهران: طرح نو.
۲۸. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. (۱۳۷۷). *اخلاق محتشمی*. تهران: دانشگاه تهران.
۲۹. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. (۱۳۶۴). *اخلاق ناصری*. چ ۳. تهران: خوارزمی.
۳۰. نوروزپور، لیلا. (۱۴۰۱). دیگری به مثابه معیار امر اخلاقی در آثار سعدی. *ادیان و عرفان*، ۵۵ (۲)، ۳۸۵-۴۰۴.
۳۱. وارنوک، مری. (۱۳۸۰). *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*. ترجمه ابوالقاسم فنائی. قم: بوستان کتاب.

32. Hare, R. M. (1963). *Freedom and Reason*. University of Oxford.